

به جای سرمقاله

سیر انجام، بچه‌ها خدا را برمی‌گردانند

مهدی حجوانی

معاصر، روز
چهارشنبه ۲ آذر ۷۸ در
موزه هنرهای معاصر
تهران قرائت شد.

چکیده‌ای از مقاله
حاضر، در دومین
کنفرانس بین‌المللی
«کتاب کودک در جهان»

در دوره غرور علمی به سرعت بر طبیعت بیرونی مسلط شدیم، از طبیعت درون خود غافل ماندیم و رفته رفته رفته احساس تنهایی، پوچی و یأس از آینده بر وجودمان چیره شد تا جایی که امروز، حال و روز همان کودکی را پیدا کرده‌ایم که دور از پدر و مادرش در انباری سرد و تاریک و نمودر خانه، گرفتار گرسنگی و ترس و تنهایی است. این وضعیت که من آن را «آنتروپی معنوی» نامیده و وحشتناکتر از «آنتروپی فیزیکی» می‌دانم، چهره‌گریه خود را در نابرابری‌های اجتماعی، استعمار، استبداد، انحطاط خانواده، بی‌عاطفگی، تنهایی، روان‌پریشی و ناامیدی نسبت به آینده نشان داده است.

«الکسیس کارل» فیزیکی‌دان و جراح بزرگ قرن و برنده دو جایزه نوبل، خبر از شیوه جدیدی در پزشکی برای درمان بیماری‌های غیرقابل علاج

روزگاری که کودک بودم، وقتی خرابکاری می‌کردم و پدر یا مادرم را به خشم می‌آوردم، از ترس تنبیه در انباری سرد و تاریک خانه پنهان می‌شدم، اما تنهایی، گرسنگی، ترس از تاریکی و دوری از بزرگترها را تاب نمی‌آوردم و برای خاموش کردن شعله خشم آنها، به دامان خواهر یا عقه مهربانم پناه می‌بردم تا مرا نزد پدر یا مادر وساطت کنند، اما امروز که دوره کودکی را پشت سر گذاشته و روزگار میانسانی را می‌گذرانم، احساس می‌کنم ما آدم بزرگها که با خرابکاری‌های بزرگمان، خدای بزرگ را رنجانده و دل مهربانش را شکسته‌ایم، اینک باید دست به دامان کودکان شویم تا ما را نزد خداوند وساطت کنند و او را برگردانند. ما آدم بزرگها پس از آنکه خدا را از جایگاهش برداشتیم، نیاز به خدایی جدید پیدا کردیم و از این‌رو علم را بر این مقام نشانیدیم، اما پس از آنکه

جوامع بشری انتقاد می‌کند و دستاوردهای عظیم علم و تمدن بشری را نادیده می‌انگارد، اما واقعیت چنین نیست. نگارنده اعتقاد ندارد که غرب و مدرنیته به پایان رسیده است بلکه در شمار کسانی است که معتقدند غرب به این علت که می‌اندیشد و منتقدان خود را دوست می‌دارد و برای اصلاح ساختار خود ساز و کارهایی درون‌زا تدارک دیده است، به حیات خود ادامه خواهد داد. در عین حال، دنیای غرب برای ما بت مقدسی نیست که عیبهایش را نبینیم و همواره تقدیسش کنیم. ما نه غرب‌زده‌ایم (به معنای مقلدانی که یکسره غرب را تقدیس می‌کنند و مصرف‌کنندگان مطیع کالاها و تولیدات فکری غرب هستند) و نه غرب ستیزیم (به معنای مهاجمانی که یکسره بر غرب می‌تازند تا از این طریق، بر کاستی‌های خود سرپوش بگذارند و از تلاش و اندیشه‌شانانه خالی کنند). ما غرب‌پژوهیم و غرب را نیز مانند هر پدیده‌ای با نگاهی علمی و منصفانه مطالعه و نقد می‌کنیم. خوشبختانه به دلیل حرکت‌های مثبتی که امروزه در مسیر معناگرایی جهانی مشهود است، ضرورت بحث از خدای گمشده بر خواننده پوشیده نیست. پس از این مقدمه، لازم می‌دانم واژه‌هایی مانند کودکی، تعامل، معنویت و دین، ادبیات و هنر را نه به عنوان مفاهیمی مستقل از یکدیگر بلکه به عنوان مفاهیمی که در عین استقلال، ارتباطی محکم با یکدیگر دارند، شرح دهم.

کودکی

ترجیح می‌دهم به جای واژه «کودک» از واژه «کودکی» استفاده کنم، زیرا کودکی مهمتر از کودک است. «کودک» مفهومی است که مصداق‌هایی محدود در گروه‌های سنی ویژه دارد، اما «کودکی» جوهره‌ای است که می‌تواند در وجود آدمی با سنین مختلف یافت شود. حتی با نگاهی عمیق‌تر می‌توان گفت جوهره کودکی در وجود همه انسانها

می‌دهد که مدتهاست باب شده است؛ کنار بیست‌بیماری که پزشکان از نجاتش قطع امید کرده‌اند، تعدادی کودک را گرد می‌آورند و از آنها می‌خواهند که با دعا و نیایش، واسطه شوند تا خداوند جان بیمار را نجات دهد. شاید امروز ما باید کودک و کودکی را کنار تخت بزرگسالی بشریت بنشانیم و از او استمداد کنیم که دست به دعا بردارد.

□□□

آنچه درباره میانجی‌گری کودکان گفتم، حتی اگر شروع قابل قبولی برای یک مقاله باشد، به طور مسلم ادامه قابل تحملی ندارد، زیرا مقاله باید ساختاری استدلالی داشته باشد و جزیی‌نگر باشد و مانند «شعر» راه‌حلهایی بسیار زیبا، اما بسیار کلی ارائه نکند. بنابراین، در ادامه بحث می‌کوشم تا به شیوه دکارتی «کیفیت» را به «کمیت» تبدیل کنم و از بین راه‌حلهای بی‌شماری که برای بازگشت خدا مطرح است، آن را که به کار و رشته‌ام مربوط می‌شود ارائه کنم و بی‌آنکه مدعی شوم راهی نو در این عرصه محدود گشوده‌ام، تنها امیدوار باشم که یک قدم کوتاه به گامهای بلندی که دیگران پیش از ما برداشته‌اند، اضافه کنم. حال اگر بخواهم این سخن شعرگونه و کیفیت‌گرا و کلی‌نگر را که:

«سرانجام، بچه‌ها خدا را برمی‌گردانند.»

به سخنی مقاله‌وار و کمیت‌دار و جزیی‌نگر تبدیل کنم، خواهم گفت:

«ما نیازمند تعامل معنوی با کودکی از طریق ادبیات و هنر کودکان هستیم.»

□□□

پیش از شروع بحث اصلی، شبیه‌ای را که ممکن است در ذهن خواننده ایجاد کرده باشم برطرف می‌کنم. در شروع بحث درباره سقوط و انحطاط زندگی بشری سخنی گفتم که شاید این تصور را در شما ایجاد کرده باشد که با دیدگاهی تند و شعاری رو به رو هستید؛ نظرگاهی که به دور از واقع‌بینی و انصاف، یکسره به وضعیت امروز

وجود دارد منتهی این گوهر ناب که با مقوله‌های فطری تجانس دارد، مورد غفلت اغلب ما آدم بزرگها قرار گرفته و غبار فراموشی بر آن نشسته است. بنابراین تعامل معنوی با کودکی، لزوماً تعامل معنوی با کودک نیست بلکه مفهومی اعم از آن است که می‌تواند نوعی بازگشت به خود باشد. البته بحث ما برای پرهیز از همان بیان شعری و کلی، ناچار است جزیی شود و در عمل بر محور تعامل معنوی با کودک دور بزند. اما وقتی ما از این نگاه فلسفی برخوردار شویم که هر بزرگسال، کودکی فراموش شده در درون خویش دارد، آنگاه تعامل معنوی با کودک را به علت وجود همان پشتوانه محکم و نگاه عمیق، جدی‌تر خواهیم گرفت.

تعامل

ممکن است تعبیر «تعامل با کودکی» تداعی‌کننده تعبیر «بازگشت به کودکی»^(۱) باشد اما تعامل به معنای واکنش متقابل بین دو چیز است. تعامل با کودکی به تعبیری جامع‌تر از بازگشت به کودکی است، زیرا بازگشت به کودکی نوعی ارتباط یک سویه است در حالی که در حالت تعامل، هم ما بزرگترها به دنیای کودکی می‌رویم و هم کودکان را به دنیای خود می‌آوریم و این‌رو لازم و ملزوم یکدیگرند. بازگشت یک نویسنده یا تصویرگر به کودکی، لزوماً به خلق اثر برای کودک منجر نمی‌شود، اما در تعامل با کودکی هر دو اتفاق ممکن است پیش بیاید، یعنی هم بازگشت به کودکی و هم آوردن کودکان به دنیای بزرگسالی. توجه به یکی از دو ضرورت و غفلت از دیگری موجب می‌شود به جای «تعامل»، نوعی «تقابل» عارض شود و در نهایت اثری ایجاد شود که با کودکان ارتباط برقرار نکند. بیایید هر دو راه افراط و تفریط را بررسی کنیم:

در حالت اول، نویسنده یا تصویرگر بزرگسالی که برای بچه‌ها کار می‌کند، دنیای بزرگسالی‌اش را کاملاً ترک می‌کند و وارد دنیای

کودکی می‌شود. در سالهای دور و نزدیک چنین عملی بسیار پسندیده شمرده شده است؛ ترک دنیای بزرگسالی و ورود به دنیای کودکی، عبارتی شاعرانه و زیبا و شاید به همین علت نادرست و غیرعلمی. من نه تنها اعتقاد دارم که بزرگسال نباید دنیای بزرگسالی‌اش را یکسره و مطلق ترک کند و وارد دنیای کودکی شود بلکه یقین دارم که انجام چنین کاری محال است. اگر قرار باشد هنرمند حس و حال و تجربه‌های دنیای بزرگسالی را مطلقاً رها کند، پس دیگر چه نیازی به آدمهای بزرگسال است که برای کودکان اثری را خلق کند؟ چرا خلق اثر برای بچه‌ها را به خود بچه‌ها واگذاریم؟ اصولاً علت اینکه آثار بچه‌ها برای بچه‌ها فاقد جاذبه آثار بزرگترها برای بچه‌هاست، در همین نکته نهفته است که در آثار بزرگترها، مایه‌هایی بزرگسالانه وجود دارد که هم برای بچه‌ها جالب است و هم موجب انتقال تجربه‌های جدید و یادگیری واژه‌های جدید و در یک کلام، ارتباط میان دو نسل می‌شود. البته من گویندگان این سخن را که «نویسنده بزرگسال باید بزرگسالی‌اش را ترک کند و وارد دنیای کودکان شود» سرزنش نمی‌کنم، زیرا اطمینان دارم که چنین عبارتی را با تسامح و علم به اینکه اغراق آمیز است به زبان می‌آورند (و بعید نیست که من خود نیز این عبارت را به کار برده باشم). این گویندگان خواسته‌اند هنرمند و نویسنده بزرگسال را از تحمیل کردن دانش، واژگان، تعابیر، اصطلاحات، مسائل، تجربه‌ها و احساسات ویژه دنیای بزرگسالی به دنیای کودکان برحذر دارند وگرنه خود می‌دانسته‌اند که

۱. درباره مفهوم بازگشت به کودکی نگاه کنید به:

الف - مقاله «شعر همچون بازگشت به کودکی» نوشته

دکتر فیصل امین‌پور

ب - مقاله «هر شاعری کودکی بزرگ است» نوشته

بوریس ای. نواک، ترجمه حسین ابراهیمی (الوند)

هر دو در «پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان».

سال اول، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۴، ص ۸ تا ۵۲.

پوزیتیویستی و کارخانه‌ای، در حالت اول، تنها بزرگسالان میهمان دنیای کودکان می‌شوند و در حالت دوم تنها آنها پا به دنیای ما می‌گذارند و در واقع مراوده‌ای صورت نمی‌گیرد. در حالت اول، نیازهای کودک قربانی خواسته‌های او می‌شود و در حالت دوم، خواسته‌های او زیر پای نیازهایش لگدمال می‌شود.

در هر دو حالت، آنچه قربانی می‌شود، اصالت و ترتب آن چیزی است که روان‌شناسان به آن «مراحل رشد» می‌گویند. در نهایت، آنچه خدشه برمی‌دارد، هم دنیای کودکی است و هم دنیای بزرگسالی، زیرا این دو هریک از دل دیگری زاده می‌شوند و نتیجه‌ی طبیعی یکدیگر به شمار می‌روند. تأکید من بر واژه تعامل از همین جا ناشی می‌شود که در تعامل، اصالت و پایداری هر دو رکن محفوظ است. البته تأکید می‌کنم که هیچ‌یک از این دو حالت، با این غلطی که گفتم در دنیای بیرون رخ نمی‌دهند اما اگر از افراط و تندی سخن من بکاهید، هر دو گرانش را در بعضی از آثار بزرگسالان برای کودکان مشاهده می‌کنید.

در هر حال، جهان کودکان نیز یکسره مقدس نیست و اگر هم باشد، معلول این است که بچه‌ها فاقد توان و امکانات ارتکاب گناه و رفتن به خطا هستند. از سوی دیگر، دنیای بزرگترها نیز یکسره پلید نیست، زیرا آنها همه گونه امکانات گناه کردن و به خطا رفتن را دارند. می‌بینید که نه کودک بودن برای کودکان فضیلتی به شمار می‌رود و نه بزرگ بودن برای بزرگترها سایه شرمساری است. نه کودکان در کودک شدن خود نقشی داشته‌اند و نه بزرگترها در بزرگتر شدن خود اراده‌ای. بزرگترها، روزگاری کودک بوده‌اند و کودکان نیز روزگاری بزرگ خواهند شد. هم بزرگترها به دنیای کودکی نیاز دارند و هم کودکان به دنیای بزرگسالی و این نیاز در نهایت همان ضرورت «تعامل» و پرهیز از «تقابل» را آشکار می‌سازد. نیاز بزرگترها به دنیای

رها کردن هویت بزرگسالی برای هنرمند یا نویسنده بزرگسال حتی در شهودی‌ترین لحظه‌های آفرینش ممکن نیست. با این همه، شاید بتوان علت دیگری را هم برای به کار بردن عبارتی چنین یک سویه مطرح کرد و آن واخوردگی ما بزرگترها از دنیای بزرگسالی و فرارمان از جهنی که خود ساخته‌ایم به سوی بهشت پاک و بی‌آلایش کودکی است. این واخوردگی هنگامی که شکلی افراطی به خود بگیرد، در واقع زمینه را برای نوعی «کودک سالاری» فراهم می‌آورد، یعنی تفکری که یکسره به دنیای بزرگسالی می‌تازد، آن را هجو می‌کند و به سُخره می‌گیرد.

حالت دوم در نقطه مقابل حالت اول قرار دارد و آن تفریطی مبتنی بر مهیا کردن عجولانه کودکان برای ورود به دنیای بزرگسالی و هرچه زودتر بزرگ شدن آنها و هرچه بهتر انطباق دادنشان با هنجارهای دنیای بزرگسالی است (بگیرید نوعی بزرگ سالاری).

در حالت اول، دنیای بزرگسالی نفی می‌شود و در حالت دوم، دنیای کودکی. در حالت اول، گویی کودکان در دنیای خودشان درجا می‌زنند و برای پذیرش مسئولیت و شناخت بهتر و عمیق‌تر از هستی و ورود به دنیای بزرگسالی به‌طور طبیعی رشد نمی‌کنند، زیرا دنیای بزرگسالی دنیایی مطلقاً پلید و زشت قلمداد می‌شود که کودک هرچه دیرتر وارد آن شود، خوشبخت‌تر است و برای دیگران هم کمتر تولید زحمت می‌کند. در حالت دوم، گویی دنیای کودکی رسمیت ندارد و تنها پلی برای عبور و رسیدن به دنیای بزرگسالی است. انگار کودک خوشبخت، کودکی است که هرچه زودتر لباس کودکی را از تن بیرون کند و لباس فاخر و گشاد بزرگسالی را بپوشد و رفتارها و نشست و برخاستهایش همه بزرگسالانه باشد. حالت اول، دیدگاهی شاعرانه و شعاری و البته غیرممکن و بی‌فایده به همراه دارد و حالت دوم، دیدگاهی مادی،

بزرگترها برای کودکانی که نیازمند لطف ما هستند» شکافته می‌شود و رابطه‌ای تعاملی برقرار می‌گردد. اگر ما این رابطه تعاملی را بپذیریم آن‌گاه خود را به رعایت «قواعد بازی» ملزم خواهیم کرد. حتی تعلیم و تربیت امروزی هم از دیدگاه‌های سنتی تعلیم و تربیت فاصله گرفته است. مثلاً تعلیم و تربیت امروز می‌گوید وقتی مطلبی یا دیدگاهی را به کودکان انتقال می‌دهیم، جایی هم برای نقد آن دیدگاه توسط کودک در نظر بگیریم. دیگر آنکه انتظار نداشته باشیم کودکان دقیقاً مثل ما شوند.

تا اینجا دو واژه کودکی و تعامل را شرح دادم. حال در مرحله بعد، باید از خود بپرسیم: موضوع تعامل با دنیای کودکان چه باید باشد؟

معنویت به عنوان موضوع تعامل با کودکی

در بین انواع تعامل مانند تعامل ذهنی، تعامل آموزشی، تعامل مادی و... اصلی‌ترین و حیاتی‌ترین نوع، «تعامل معنوی» است. همین‌جا باید تأکید کنم که معنویت، مفهومی اعم از دین است. اگر هم واژه دین را در این نوشته به کار می‌برم، با این دیدگاه است که به عنوان یک مسلمان به قرائت‌های گوناگون از دین احترام می‌گذارم. پیذاست که قرائت تازه از دین، به معنای آوردن دینی جدید نیست بلکه اهمیت دادن به جنبه‌های فراموش شده‌ای است که حتی در همان قرائت سنتی هم آورده شده است. این جنبه‌ها متأسفانه به علت مصلحت‌اندیشی‌های ویژه، یا انگیزه حفظ قدرت، یا فرار از زحمت اندیشیدن و یا شانه خالی کردن از یافتن پاسخهای مناسب برای پرسشهای جدید مورد غفلت و یا درست‌تر بگویم «تغافل» قرار گرفته‌اند. وقتی من به عنوان یک مسلمان به منابع سنتی دین خود مراجعه می‌کنم، درمی‌یابم که در همان منابع سنتی، حرفهایی هست که فهم آنها نیاز به تلاشی



کودکی حتی در این حد است که ما به توصیه دوستم محمدابراهیم اقلیدی (مترجم و ویراستار) عمل کنیم و هر از چندی کتابهای کودکان را بخوانیم، نه برای نقد و نه برای آنکه از وضعیت تولید و انتشار این کتابها آگاه شویم بلکه برای آنکه آن دنیا را فراموش نکنیم و حتی با نگاهی آموزشی‌تر، زبان و نثر سالم و درست و پاکیزه‌ای را که در آثار خوب کودکان وجود دارد از یاد نبریم. هرچه هست، افتادن به دره افراط و تفریط موجب عارضه‌ای می‌شود که به آن «شکاف بین دو نسل» گفته‌اند. (Generation gap) با رد «تقابل» و رویکرد به «تعامل» مفهوم خلق و آفرینش ادبیات و هنر کودکان گسترش می‌یابد و پوسته تنگ «تولید بزرگوارانه و یکطرفه اثر ادبی یا هنری توسط

یافتن پاسخ نشوند و یا پاسخهایی اشتباه بدهند، چرا که به هر حال آنها نیز انسان هستند. از این رو، باید حدّ توقع خود را از دین با واقعیات منطبق کنیم و از رویکرد ایدئولوژیک بپرهیزیم. بنابراین، اجتهاد نوعی آمادگی برای آینده است. نگاه به آینده را از وجه دیگری هم می‌توان دریافت و آن اعتقاد به «مهدویت» و «ظهور منجی بزرگ» است. اعتقاد به امامی که روزی ظهور می‌کند و جهان را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است از قسط و عدل پر می‌کند.^(۱) «صادق هدایت» در کتابی با نام «در باره ظهور و علائم ظهور» طی تحقیقی وسیع نشان می‌دهد که اعتقاد به منجی عالم بشریت عقیده‌ای ریشه‌دار در اغلب ادیان و ملت‌های دنیاست.^(۲) اتفاقاً در عصر پوچی و ناامیدی بشر، فو‌توریزم امیدبخش اسلام، نوعی پیشتازی است.

۲. جوهرهٔ دین، تجربهٔ دینی است. هسته و جوهرهٔ دین، تجربهٔ دینی است. تجربهٔ دینی به قول «احمد نراقی» تجربه‌ای است که طی آن خداوند، خویشتن را به تحوی از انحاء بر انسان آشکار یا متجلی کرده است.^(۳) تجربه دینی، همان ایمان و شناخت عرفانی است که با دل و عشق و عاطفه پیوند دارد. ایمان و تجربه دینی نسبت به شناخت ذهنی و علمی اولویت دارد و این هر دو بر رفتارها و تکالیف عملی اولویت دارند. تجربهٔ دینی در حوزهٔ «عرفان»، شناخت علمی در حوزهٔ «علم کلام» و عمل به تکالیف در حوزهٔ «فقه» قرار می‌گیرند. بر ماست که همیشه «عشق دینی» را بر «اطلاعات دینی» ترجیح دهیم و عشق دینی را نیز

سخت و عالمانه برای کشف و استخراج ندارد و اگر هم چنین باشد، پیشترها چنین تلاشهایی از سوی دانشمندان علوم دینی صورت گرفته است. در عین حال، این نکته‌ها و حرف‌ها که حتی از همان قرآنت سنتی از دین به راحتی برداشت می‌شوند، به نوعی در تعامل بین ما و کودکی مورد غفلت قرار گرفته‌اند و یا بد فهمانده شده‌اند. از میان کوهی از حرف‌ها و نکته‌هایی که ارزشهای معنوی مورد نظر ما را نشان می‌دهند، چند فراز را برگزیده‌ام:

۱. هر دینی کهنه نیست و هر کهنه‌ای مردود نیست.

عده‌ای، از دو مقدمه نادرست به نتیجه‌ای نادرست‌تر رسیده‌اند.

مقدمه اول اینکه تصور کرده‌اند هرچیز نویی خوب و پذیرفته و هرچیز کهنه‌ای بد و مردود است.

مقدمه دوم اینکه تصور کرده‌اند دین (هر دینی) همیشه ملازم سنت و گذشته‌هاست. نتیجه اینکه،

دین به این علت که پدیده‌ای سنتی و کهنه است، مردود شمرده می‌شود. بنده نه این توان را دارم که

از همهٔ ادیان بگویم و نه این نوشته چنین مجالی را می‌دهد، اما به عنوان کسی که مطالعاتی در علوم

اسلامی داشته‌ام، می‌توانم بگویم که اسلام تنها چشم به گذشته ندارد. این آیین پاسخ همهٔ

پرسشهای بشری را پیشاپیش در قالب دستورهایی شرعی و لایتغیر صادر نکرده است.

آنجا که بحث از فطرت ثابت بشر است، قوانین هم ثابت و تغییرناپذیرند. مثلاً ظلم کردن و ظلم‌پذیری

همیشه مورد نكوهش است و عدالت و نوع دوستی همیشه پسندیده، اما آنجا که بشر با مقتضیات

زمانی تازه و در نتیجه پرسشهایی تازه روبرو می‌شود، راه‌حلی به نام «اجتهاد» مطرح شده است.

یعنی دانشمندان دینی می‌بایستی به پرسشهای تازه، پاسخهایی تازه بدهند؛ پاسخهایی که به‌طور

مستقیم در متن دین نیامده اما از دین نتیجه می‌شوند. طبیعی است اگر آنها گاهی موفق به

۱. شیخ صدوق، «کمال‌الدین و تمام النعمه»، به تصحیح غفاری، مؤسسه نشر اسلامی، تهران، ۱۴۱۶ ه.ق.

۲. هدایت، صادق، «در باره ظهور و علائم ظهور»، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۳.

۳. نراقی، احمد، «رسالهٔ دین شناخت»، طرح نو، تهران، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۸۶.

پیش از هر چیز عشق به پروردگار بدانیم.

نکته مهم این است که وقتی بحث از شناخت عرفانی می‌شود، همیشه خطر غلتیدن به عرفان قلابی هم در کنارش مطرح است. «یوستین گُردر» در کتاب دنیای سوفی، ابتدال کتابهایی در موضوع طالع‌بینی، احضار ارواح، بشقاب پرنده و... را یادآور می‌شود و فروش آنها را هم‌تراز کتابهای هرزه‌نگاری و مبتذل می‌داند و از آنها به عنوان «زیارتگاه دوران ما» نام می‌برد.^(۱) می‌توان اضافه کرد که گرایش به چنین کتابهایی در عین حال مایه امیدواری است، زیرا از نوع معناگرایی در میان مردم خیر می‌دهد که البته در یافتن مصداق به انحراف کشیده شده است. همچنین نشانه‌ای است از کمبود آثاری که عطش معنایی نسل جدید را به درستی برطرف کند.

۳. آزادی، شرط ایمان است.

اگر ما برای ایمان و تجربه دینی به عنوان جوهره دین، اهمیت و اولویت قائل شویم، باید هزینه «احترام به آزادی» را نیز بپردازیم. البته از ایمان، تعریفهای گوناگونی ارائه شده اما همه در این اصل متفقند که ایمان، مقوله‌ای ارادی، به دست‌آوردنی و مبتنی بر آزادی اندیشیه و اراده است، زیرا اراده در ذات خود آزاد است. همچنین ایمان در محیط آزاد ایجاد می‌شود.^(۲) بنابراین آشکار می‌شود که چنین رویکردی به دین، منافاتی با اراده انسانی و فردیت انسانها ندارد. نکته دیگر اینکه چنین اراده‌ای از دیدگاه قرآن جنبه اجتماعی هم دارد. چنانکه می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^(۳)

یعنی همانا خداوند حال و روز هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خودشان خود را تغییر دهند.

از این رو باید به شناخت عرفانی اهمیت بدهیم و دین را از ابتلا به شکل‌گرایی رها کنیم. اجازه

بدهیم که هرکس - دست کم کودک! - خدا را همان‌طور بشناسد و بپرستد که مرد چوپان در قصه «موسی و شبان» می‌شناخت و می‌پرستید. این حکایت را در مثنوی مولوی خوانده‌ایم:

روزی موسی(ع) چوپانی را می‌بیند که عاشقانه با خدا راز و نیاز می‌کند و آرزو می‌کند که برای او لباس بدوزد و موهایش را شانه کند و نیازهای مادی‌اش را رفع کند. موسی چوپان را سرزنش می‌کند و با استدلال عقلی ثابت می‌کند که خدا بی‌نیاز از ماست و بنابراین چوپان کفر گفته است. چوپان پشیمان می‌شود و با اندوه سر به بیابان می‌گذارد. آن‌گاه خداوند موسی را مورد خطاب قرار می‌دهد که چرا بنده مرا از من جدا کردی و نگذاشتی که در حد ظرفیت و برداشت و زبان خویش با من سخن بگویدی؟ من به جوهره درون و حال آدمها توجه دارم نه به ظواهر بیرون و الفاظ آنها. موسی، در جستجوی چوپان به بیابان می‌رود و او را از گفته پروردگار آگاه می‌کند.^(۴)

از این فراز نتیجه می‌گیریم که اراده و آزادی انسان در شکل‌گیری ایمان حقیقی شرط لازم است. این‌طور نیست که هرچه حضور خدا در زندگی انسان پررنگ‌تر شود، ارزش انسان کمتر شود. خدا در فطرت و ذات انسان است و به تعبیر قرآن از رگ گردن به آدمها نزدیک‌تر است. از این‌روست که علی(ع) فرموده: «مَنْ عَزَفَ نَفْسَهُ عَزَفَ رَبَّهُ»^(۵) یعنی، آن کس که خود را بشناسد پروردگار خویش را شناخته است. بنابراین یکی از بهترین راه‌های

۱. گُردر، یوستین، «دینیای سوفی»، ترجمه حسن کامشاد، نیلوفر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۵۴۵.

۲. (رک) مجتهد شبستری، محمد، «ایمان و آزادی»، طرح نو، تهران، ۱۳۷۶.

۳. قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۱۱.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، «مثنوی معنوی»، به تصحیح رینولد البن نیکلسون، مشعل، اصفهان.

۵. تیمی آمدی، عبدالواحدین محمد، «عزف الحکم و دُرر الکلم»، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶، جلد ۵، ص ۲۳۷۴.

آشنا کردن مخاطب با خداوند این است که به او کمک کنیم تا خودش را در ابعاد گوناگون بشناسد.

۴. دین مساوی با نفی علم نیست.

فضیلت و ارزشی که اسلام برای دانش قائل شده، فوق‌العاده است. در نگاه اول انسانها از دیدگاه اسلام همه مانند دانه‌های شانه برابرند، اما یکی از صفاتی که موجب برتری انسانی بر انسان دیگر می‌شود، دانش است.^(۱) البته با علم در مفهوم رایج آن یعنی علم تجربی (Ciense) نمی‌توان خدا را اثبات کرد، زیرا اصولاً موضوع علم تجربی چیزی است تجربه‌پذیر یعنی قابل مشاهده و تکرار. بنابراین اثبات یا ردّ خدا بیرون از موضوع علم تجربی است، اما می‌توان از دستاوردهای علم در مسیر دین و دیدناری بهره گرفت. البته معنای این سخن تأیید رویکرد علمی به دین به معنای تلاش برای انطباق دادن دین با علم نیست.

به هر حال یکی از مواردی که مخاطبان ما را از معنویت و دین گریزان می‌کند این است که دین را با علم در تضاد ببینند.

۵. دین مساوی با نفی دنیا نیست.

تلقی نادرست دیگری که ممکن است باعث فاصله گرفتن ما و مخاطبهای ما از ارزشهای دینی شود، این است که پذیرش دین مساوی با از دست دادن دنیا است. احادیث بسیاری در متون دینی ما وجود دارند که نشان می‌دهند راه آخرت از دنیا می‌گذرد و با دور زدن و نادیده گرفتن دنیا نمی‌توان به سعادت اخروی رسید. از میان آن همه سخن، می‌توانم به این حدیث معروف اشاره کنم که: *الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْأَجْرَةِ* (دنیا کشتزار آخرت است). آنچه ناپسند شمرده شده، افراط در دنیاطلبی است تا آنجا که موجب غفلت از خداوند شود. اسلام نه با نفی غرایز موافق است و نه با آزادی بی‌حصر و حدّ غرایز بلکه راهنمایی‌های خود را براساس هدایت غرایز استوار ساخته است. تعبیر دیگری که از «دنیا» به یاد دارم این است که دنیا پلی برای گذر

است و البته روی پل نمی‌توان خانه ساخت.

در مجموع، آنچه درباره بعضی از مطالعات درباره اسلام گفتم گزیده‌ای مختصر بود تا بگویم کم و بیش چه شبهه‌هایی درباره دین و معنویت می‌تواند در میان نسل امروز مطرح باشد.

گرچه نوع برداشت و قرآنی که ما از دین داریم در پذیرش یا عدم پذیرش دین از سوی نسل امروز تأثیر مهمی دارد، با این همه قرآنت و برداشت صحیح از دین اگرچه شرط لازم است، اما کافی نیست. آنچه باقی می‌ماند شناخت مخاطب کودک و نوجوان است و کند و کاو در دنیای او.

شناخت مخاطب دو محور کلی دارد. اول شناخت جنبه‌های ثابت روحی و روانی بچه‌ها که کمتر زیر تأثیر عوامل بیرونی مانند زمان، مکان و... قرار دارد و دوم جنبه‌های تغییرپذیری که بسته به زمان، مکان و شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، متفاوت می‌شوند.

تا به اینجا از کودکی، تعامل و معنویت مطالبی گفتم، اما از شیوه‌ها کمتر گفته شد. از این رو، ادامه بحث من در این مقاله اختصاص دارد به یکی از مهمترین شیوه‌های تعامل معنوی با کودکی و کودکان که عبارت است از ادبیات و هنر کودک و نوجوان. البته درباره ادبیات و هنر بسیار گفته‌اند و شنیده‌ایم، اما قصد من تنها تکرار گفته‌ها نیست بلکه می‌خواهم تأکید کنم که ادبیات و هنر با ویژگی‌های مقولات معنوی و عرفانی پیوند و نزدیکی بسیاری دارد.

ادبیات و هنر به عنوان برترین شیوه تعامل معنوی با کودکی

۱. سن کودکی

اهمیت ادبیات و هنر کودک پیش از آنکه به

۱. هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَتْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَتْلَمُونَ: آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند مساوی هستند؟ قرآن کریم، سوره الزمر، آیه ۹.

شاکله و ساختار ادبیات و هنر مربوط باشد، به وضعیت مخاطب آن برمی‌گردد.

دورهٔ کودکی با توجه به سن پایین، طراوت، آمادگی روحی و ذهنی و سفید بودن لوح دل بچه‌ها، بیش از هر زمان دیگری برای طرح مباحث معنوی مناسب است. در روایتی از پیامبر اسلام (ص) می‌خوانیم:

«الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ»: یادگیری در کودکی مانند حک شدن بر سنگ است.

۲. تأکید بر تجربهٔ دینی در سنین کودکی و آزادی در شکل.

پیداست که اگر دین را تنها «انتقال اطلاعات دینی» بدانیم، ذهن کودک ظرفیت اندکی برای درک آن دارد، اما اگر بر جوهرهٔ دین یعنی ایمان و تجربهٔ دینی تکیه کنیم، سن کودکی مناسب‌ترین زمان برای این آشنایی است. در این میان، مهم ارتباط کودک با خدایی است که او را قدرتی بی‌انتها و مهربانی پایان‌ناپذیر می‌دانیم و گرنه ذهنیت کودک اهمیت چندانی ندارد. باید او را آزاد بگذاریم که خدا را «نوری نارنجی در آسمان» ببیند و یا «پیرمردی مهربان و نورانی با ریشهایی سفید که کلبه‌ای کوچک و گرم در بالای ابرها دارد و گاهی به زمین می‌آید و سر از ما بچه‌ها می‌گیرد. وقتی خواهر کوچک من از دنیا می‌رود نباید زیاد ناراحت و دلتنگ شوم، زیرا او به آسمان سفر می‌کند و همان کلبهٔ آن پیرمرد می‌شود.»

آیا حتی ما بزرگترها وقتی که به خدا فکر می‌کنیم و او را در وجودمان تجسم می‌کنیم ناخودآگاه او را چیزی شبیه همان پیرمرد نمی‌بینیم؟ آیا تصور خود ما از او کاملاً با اعتقاد فلسفی‌مان نسبت به او انطباق دارد؟ خلاصه، اگر ما بزرگترها دربارهٔ قرائنها و برداشتهای گوناگون از دین، یکدیگر را تکفیر می‌کنیم، دست کم باید بچه‌ها را در هرگونه برداشت از او، آزاد بگذاریم و اگر خودمان از الگوهای او نمی‌آموزیم، دست کم

الگوهای ذهنی خود را بر او تحمیل نکنیم.

۳. پیوند فانتزی، جاندار پنداری^(۱) و تسبیح خداوند.

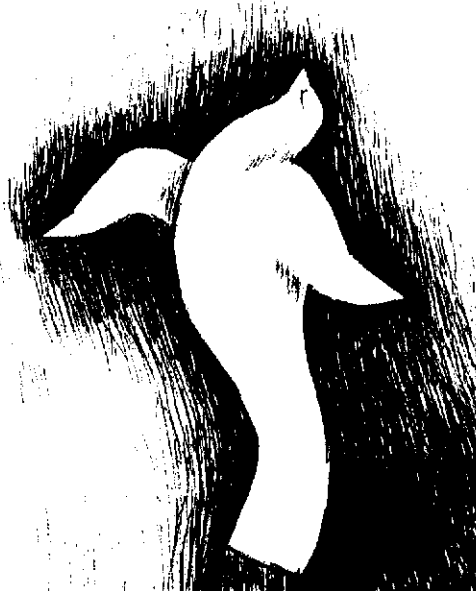
یکی از مهمترین مباحث ادبیات کودک، بحث فانتزی است. فانتزی خلق فضاهای خارق عادت است که در دنیای واقعی و بیرون از ذهن، محتمل‌الوقوع نیستند. البته به یک معنا می‌توان گفت که حتی داستانهای کاملاً واقع‌گرا و محتمل‌الوقوع هم نوعی فانتزی هستند، زیرا از تخیل زاده شده‌اند و گزارشی مو به مو و دقیق از ما به ازای واقعی خود به شمار نمی‌روند (که در آن صورت، خبر یا گزارش نام می‌گرفتند نه ادبیات) اما به هر حال فانتزی چیز دیگری است و به آن دسته از آفریده‌های خیال اطلاق می‌شود که در دنیای واقع، احتمال وقوع ندارند و یا وقوع آنها عادی نیست و موجب شگفتی می‌شود. وقتی به دنیای کودک می‌نگریم، یکی از خصلتهای وجودی او را خصلت جاندار پنداری می‌یابیم که در روان‌شناسی امری شناخته شده است. در واقع علت علاقهٔ بچه‌ها به فانتزی، ریشه در جاندار پنداری آنها دارد. حال ببینیم نگاه دین به پدیده‌های طبیعی چگونه است. نخست شما را به معنای واژهٔ «تسبیح» توجه می‌دهم. تسبیح یعنی منزّه و بری دانستن کسی یا چیزی از نقص و کاستی. در قرآن آیاتی داریم که این مفهوم را دربر دارد:

«تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^(۲)

یعنی: آسمانهای هفتگانه و زمین و آنچه در آنهاست، پروردگار را تسبیح و تنزیه می‌کنند و چیزی در این عالم نیست مگر آنکه او را ستایش

1. Animism

۲. قرآن کریم، سورهٔ اسراء، آیه ۴۴.



کند و از نقص بری بداند، اما شما انسانها تسبیح موجودات را نمی‌فهمید.

«سید علی‌اکبر قرظی» نویسنده مجموعه سه جلدی و معتبر «قاموس قرآن» که تمام واژه‌های قرآن را به‌طور مشروح معنی کرده است، می‌نویسد: «تسبیح، تعمیم داده شده [شامل انسان و حیوان و جماد] که فرموده: هیچ موجودی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح و ستایش می‌کند. به علاوه فرموده: لیکن شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید. این سخن حاکی از آن است که موجودات نوعی شعور و علم دارند و اگر [منظور از این حرف] فقط دلالت معلول بر علت باشد [یعنی اگر تسبیح موجودات را تنها به معنای دلالت کردن آنها بر وجود خدا بدانیم] امری بدیهی است و دیگر نمی‌فرمود شما تسبیح آنها را درک نمی‌کنید... قرآن با این جمله روشن می‌کند که تسبیح و ستایش آنها [همه موجودات] از روی شعور و علم است و لازم نیست علم در تمام موجودات مانند علم انسان باشد بلکه علم و شعور و فهم هریک نسبت به خودش است. اگر نیلوفر را مثلاً در محلی بکاریم و در کنار آن چوبی نصب کنیم خواهیم دید که نیلوفر به جهتی که چوب نصب شده می‌رود تا خود را به آن بپیچد. این هم علم و شعور نیلوفر است که با زبان تکلم نمی‌کند ولی با عمل می‌فهماند که من نیز نسبت به خودم شعور و درک دارم.»^(۱)

نویسنده، همچنین آیات دیگری از قرآن کریم را برمی‌شمارد که با صراحت از تسبیح‌گویی پدیده‌هایی مانند رعد (سوره رعد، آیه ۱۳)، مورچه (سوره نمل، آیه ۱۸)، اعضای بدن انسان (سوره فصلت، آیه ۲۱) و کوه (سوره انبیاء، آیه ۷۹) سخن می‌گویند.^(۲)

می‌بینیم که ذهنیت جاندار پنداری بچه‌ها که با جاندار پنداری بشر اولیه نیز قرین است، پیوند و تجانس بیشتری با زبان دین دارد و این ما بزرگترها هستیم که این زبان را از یاد برده‌ایم.

۴. معنوی بودن ذات ادبیات و هنر.

ساختار ادبیات و هنر، ذاتاً از جنس معنوی است. آنچه باعث مقاومت عده‌ای در برابر این حقیقت می‌شود این است که به آثاری ادبی یا هنری برمی‌خورند که غیراخلاقی و غیردینی است و در عین حال تأثیری هنری و ماندگار در پی دارد. این عده نتوانسته‌اند بین ساختار هنر و موضوع هنر تفکیک قائل شوند. ساختار هنر بدون در نظر گرفتن موضوع آن، ماهیتی معنوی دارد اما موضوع هنر می‌تواند جهت‌گیری ضداخلاقی هم داشته باشد. البته ساختار هنر و موضوع آن لازم و ملزوم یکدیگرند، اما ذاتاً با هم متفاوتند. به این ترتیب، حتی یک اثر هنری غیراخلاقی هم گرچه در یافتن مصداق معنویت به خطا رفته، اما از جهت ساختار خود پدیده‌ای معنوی و بری از سود و زیان است و حقیقت را می‌جوید. این اثر هنری قابل تشبیه به

۱. قرظی. سید علی‌اکبر، «قاموس قرآن»، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۳. جلد سوم، ص ۲۱۵، ۲۱۶. همچنین (ر.ک): طباطبایی. السید محمدحسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات لبنان، ۱۹۷۲ م، جلد ۱۳، ص ۱۲۰ تا ۱۲۳.

۲. همان، ص ۲۱۶ تا ۲۱۸.

کافری بت‌پرست است که اصل جستجویش برای رسیدن به معنویت و حقیقت، امری مقدس به شمار می‌رود، اما این جستجو به خدا منتهی نشده است. نتیجه اینکه رویکرد به ادبیات و هنر کودک و نوجوان، ذاتاً رویکردی معنوی است (هم برای ما بزرگترها و هم برای کودکانی که مخاطبان آثار آنها هستند).

۵. فریدیت و شهود در ادبیات و هنر.

الهیات معاصر، کم‌کم به سوی رابطه فردی، درونی و شهودی انسان با خداوند پیش می‌رود. به قول «دان کیوپیت» کشیش معاصر مسیحی: «ما در عصری زندگی می‌کنیم که الهیات به هنر شباهت یافته است»^(۱) در این صورت پیوند ادبیات و هنر با مقوله معنویت بیشتر آشکار می‌شود. خصلت ادبیات و هنر این است که حاصل فریدیت و شهود هنرمند است و بنابراین مخاطب را هم یاری می‌رساند که بیشتر با برداشتهای شخصی و درونی و تازه مواجه شود.

پیشتر در بحث از دین و معنویت گفتیم که جوهره دین عبارت است از تجربه دینی و نه دانش دینی و همچنین نه رفتارهای دینی. با چنین نگاهی ارزش رویکرد به ادبیات و هنر، بیشتر آشکار می‌شود زیرا بهترین راه برای انتقال تجربه‌های معنوی است. اینجا دیگر قرار نیست مفهومی با استدلال ثابت شود و بر اندیشه مخاطب تأثیر بگذارد بلکه مهم نشان دادن آن چیز در قلب مخاطب است. حرکت معنوی ما باید به این سو باشد که به جای «اثبات وجود خدا» در جستجوی «نشان دادن خدا» و یا «نشان دادن تأثیر وجود او در زندگی انسان» باشیم. جالب اینکه در معارف اسلامی خوانده‌ایم که پیامبران نیامده‌اند تا خدا را ثابت کنند (زیرا خدا در فطرت انسانها حضور دارد) بلکه آمده‌اند تا خدا را یادآوری کنند. این پرسش برای من مطرح است که آیا ثابت کردن چیزی که قبلاً در وجود انسان ثابت شده است، نتیجه خوبی در پی

دارد؟ وقتی کسی شما را به عمل تنفس و یا راه رفتن توجه می‌دهد و آن‌گاه شما به نفس کشیدن و یا راه رفتن خود فکر می‌کنید آیا در عمل این کار برای شما دشوار نمی‌شود؟ یک بار امتحان کنید و تصمیم بگیرید که آگاهانه نفس بکشید و آگاهانه راه بروید. من امتحان کرده‌ام، کار دشواری است! حال احساس می‌کنم که شاید ثابت کردن خدا برای آدمها نیز چنین حالتی داشته باشد.

بله، اگر واقعاً کسی دچار مشکل ذهنی و فلسفی شده و با بحثهای عقلی به آرامش می‌رسد، حرف دیگری است. برای او می‌توان خدا را با استدلال ثابت کرد، اما برای دیگران چطور؟ و بخصوص برای بچه‌ها که دلهای سفیدشان وجود خدا را فریاد می‌زند؟ آیا تعلیمات دینی برای بچه‌ها باید با اثبات وجود خدا آغاز شود و یا روشن نگاه داشتن شعله‌ای که خداوند، خود در دلهای کودکان برافروخته است؟ آیا لازمه زنده نگاه داشتن چنین شعله‌ای توسط ما بزرگترها این نیست که ابتدا شعله خاموش شده دل خودمان را با قرض گرفتن از شعله دل کودکان دوباره روشن کنیم؟ (یعنی همان رابطه تعاملی که در ابتدای بحث گفتیم)

۶. خلاقیت و بیان غیرمستقیم هنرمند؛ مشارکت و آزادی خواننده.

تخیلی که ادبیات را می‌آفریند، به دلیل خصلتهایی از جمله بیان غیرمستقیم جا برای تخیل خواننده نیز می‌گذارد و او را هم در خلق اثر مشارکت می‌دهد، نه اینکه لقمه آماده را در دهان او بگذارد. همین حس مشارکت و تلاش آزادانه خواننده برای کامل کردن نقطه چین‌های اثر، احساس نوعی غرور و تملک را در او زنده می‌کند و خلاقیت او را توسعه می‌دهد. در چنین حالتی او دیگر احساس تحمیل نخواهد کرد و خود را متعلق

۱. کیوپیت، دان، «دریای ایمان»، ترجمه حسن کامشاد، طرح نو، تهران ۱۳۷۶، ص ۳۰۰.

منابع

۱. طباطبایی. السيد محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن - لبنان - مؤسسة الاعلمی للمطبوعات - ۱۹۷۲ م.
۲. قرشی. سید علی اکبر: قاموس قرآن - تهران - دارالکتب الاسلامیه.
۳. شیخ صدوق: کمال الذین و تمام النعمه - به تصحیح غفاری - تهران - موسسه نشر اسلامی - ۱۴۱۶ ق.
۴. تمیمی آمدی. عبدالواحد بن محمد: غرر الحکم و درر الکلم - تهران - دانشگاه تهران - ۱۳۶۶.
۵. مولوی. جلال الدین محمد: مثنوی معنوی - به تصحیح رینولد الین نیکلسن - اصفهان - مشعل.
۶. مجتهد شبستری. محمد: ایمان و آزادی - تهران - طرح نو - ۱۳۷۶.
۷. ریفکین. جرمی [و] هوارد. تد: جهان در سرایشی سقوط - ترجمه محمود بهزاد - تهران - سروش - ۱۳۷۴.
۸. کیوپیت. دان: دریای ایمان - ترجمه حسن کامشاد - تهران - طرح نو - ۱۳۷۶.
۹. نراقی. احمد: رساله دین شناخت - تهران - طرح نو - چاپ اول ۱۳۷۸.
۱۰. مصاحبه دکتر خسرو باقری - پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان - سال پنجم تابستان و پاییز ۱۳۷۸ شماره ۱۷-۱۸.
۱۱. گردر. یوستین: دنیای سوفی - ترجمه حسن کامشاد - تهران - نیلوفر - ۱۳۷۵.
۱۲. هدایت. صادق: درباره ظهور و علائم ظهور - تهران - امیرکبیر - ۱۳۴۳.
۱۳. کارل. الکسیس: انسان، موجود ناشناخته - ترجمه پرویز دبیری - اصفهان - تایید.
۱۴. شکوهی. غلامحسین: تعلیم و تربیت و مراحل آن - مشهد - آستان قدس رضوی - ۱۳۶۳.
۱۵. مطهری. مرتضی: انسان و ایمان - قم - صدرا.

به خدایی می‌داند که خودش او را در اثر هنری کشف کرده است. کودکی که خدا را در یک اثر ادبی یا هنری دوباره کشف کند (زیرا قبلاً، او را در فطرت خود کشف کرده است) از آنجا که خود نیز در یافتن او تلاش و مشارکتی آزادانه داشته است، هرگز چنین خدایی را فراموش نخواهد کرد.

نکته بسیار مهم در آفرینش ادبی و هنری، بیان غیرمستقیم است. تسائیر بسیار مهم بیان غیرمستقیم، پرهیز از تحمیل بوده و این همان چیزی است که الهیات امروز سخت به آن نیاز دارد. این همان نکته‌ای است بیش از هر چیز می‌توان آن در ادبیات و هنر و یادست حکم بیانی ادبی و هنری یافت.

□□□

حال، آیا ما بزرگترها بیشتر از خود بچه‌ها به ادبیات و هنر کودک و نوجوان و در یک کلام دنیای کودکی نیاز مند نیستیم؟

باید دست به دامان بچه‌ها شویم. آنها می‌دانند که پروردگار ما «تواب» است، یعنی خیلی زود برمی‌گردد و «سریع الرضا» است، یعنی خیلی زود راضی می‌شود.

بچه‌ها می‌دانند که خدا اگر خشمگین است، این ما هستیم که خشمش را برانگیخته‌ایم. اگر به کودکان مراجعه کنیم، کودکی‌های ما را به یادمان خواهند آورد تا دوباره به یاد آوریم که «مهربانی خدا بر خشمش غلبه دارد». دوباره به یاد خواهیم آورد که اگرچه ما خدا را رنجانده‌ایم، اما او هنوز هم مانند «آفتاب پس پرده ابر» به ما گرمی می‌بخشد و دوستان می‌دارد. امروز کودکان (چه کودکان پنج ساله و چه کودکان درون ما بزرگترها) نشانی این گمشده را دارند و سرانجام او را برمی‌گردانند.